

هر که کرد سر سوی آن فرج کافه
 سر بر بندش ازین بن کناه
 و آنکه نم او بر اینی بر زبان
 قطع کردندی ز بانش در زمان
 هر کسی اندیشه کرد سر ز آن حوال
 عقل و جان بر باد دادی ز آن کمال
 حسن او از حد گفتن بریش بود
 در حجاب کبریاى خویش بود
 هر کسی دیدی مجالش آشکار
 جان بدادی و بپردی زار زار
 مردن از غش رخ آن دلنواز
 بهزار ضد زین کانی دراز
 روز بوی کرشم عشقش هزار
 می بردندی خلائق زار زار
 نی کسی را صبر بود سر زود می
 نه کسی را تاب بود سر زود می
 خلق می مردند با هم زین طلب
 صبر بی او با او سر عجب
 هر کسی را تاب بودی بگره خان
 ش در وی خویشش نمود در عبان
 لیک چون کس تاب دیوار نواست
 لذتی جز در شنید او نداشت
 چون نیامد هیچ خلقی مرد او
 جمله می مردند دل پر درد او
 آینه فرمود حالی پادشاه
 کاغذ آینه توان کرد آن نگاه
 روزی از آینه می تافتی
 هر کس از زویشش تا بافتی
 کو

King Saud

University 1957

Copyright © King Saud University